

باب شکر کافی در سنجش با قرآن*

- حسن خرقانی^۱
- سیدمهدی خدایی^۲

چکیده

قرآن کریم استوارترین سند برجای مانده از رسالت پیامبر اسلام ﷺ است. از این رو هم بداهت عقل و هم صراحت نقل آن را مهم‌ترین معیار و مرجع در نقد سایر گزاره‌های دینی می‌داند. در این نوشتار سعی شده است با جستجوی شواهد قرآنی روایات «باب شکر» کافی شریف میزان سازگاری این روایات با آیات قرآن سنجیده شود. این پژوهش ضمن آنکه نشان می‌دهد که تمامی ۳۰ روایت این باب با آیات کتاب خدا همساز هستند و از این طریق نمونه‌هایی ملموس و عینی از موافقت حدیث با قرآن را عرضه می‌دارد، شیوه‌ای جدید در عرضه روایات بر قرآن را نشان می‌دهد که با کنار هم نهادن آیات و ایجاد ملازمه میان آن‌ها انطباق روایات با آیات به دست می‌آید و این انطباق گاه تا حد جزئیات روایات پیش می‌رود.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۱۰.

۱. استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی (نویسنده مسئول) (h.kharaghani@gmail.com).

۲. کارشناس ارشد علوم قرآنی و حدیث دانشگاه علوم اسلامی رضوی (khodaie.mahdi@gmail.com).

واژگان کلیدی: نقد حدیث، تفسیر اثری، عرضه حدیث بر قرآن، موافقت حدیث با قرآن، اصول کافی، شکر.

مقدمه

حدیث پس از قرآن دومین منبع ارزشمند معرفت دینی است، اما بر خلاف قرآن گاه غبار تحریف و تصحیف و دیگر آفات بر چهره آن نشست است؛ از این رو جز در سایه نقدی شایسته نمی‌تواند محور اعتقاد و عمل واقع شود. اندک جستجویی در آثار حدیث‌پژوهان آشکار می‌سازد که بیشتر دانشمندان به سفارش پیشوایان معصوم علیهم‌السلام کتاب خدا را مهم‌ترین محک در سنجش صحت و سقم روایت می‌دانند. با این وجود، هنوز آن گونه که شایسته است به این معیار توجه نمی‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۷۴/۵). فواید و برکات عرضه احادیث بر قرآن فراوان است. رهایی از قیل و قال‌های مربوط به علم رجال و حجیت بخشی به اخبار آحاد در سایه قرینه‌های قرآنی بخشی از آن همه است. باید دانست که این معیار ارزشمند چه در روایات شیعه (کلینی، ۱۳۷۲: ۱۷۲/۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۸/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۳۶-۲۴۲/۲) و چه اهل سنت (متقی هندی، ۱۴۰۹: ۱۷۹/۱ و ۱۹۶-۱۹۷: ذهبی، بی‌تا: ۳۰۲/۲) به دو تعبیر اصلی آمده است. در پاره‌ای از روایات، «عدم مخالفت» با قرآن و در بخش دیگر، «موافقت با قرآن» ملاک پذیرش حدیث دانسته شده است؛ مانند آنکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قَلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يَخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۷۴/۱).

در برخی روایات نیز تعبیر شده است که یک یا دو شاهد از قرآن برای آن حدیث یافت شود (کلینی، ۱۳۷۲: ۱۷۳/۱ و ۵۶۲/۳). در برخی دیگر تعبیر شده که اگر به کتاب خدا شباهت رساند (عیاشی، ۱۳۸۰: ۹/۱).

تفاوت این تعبیرات بر دانشوران پوشیده نیست. اگر موافقت با قرآن ملاک باشد، باید انبوه روایاتی را که شاهدی از قرآن برای آن‌ها وجود ندارد کنار نهاد، اما اگر تنها احراز عدم مخالفت ملاک باشد این گونه روایات همچنان نشان اعتبار خواهند داشت؛ از این رو برخی «موافقت با قرآن» در این روایات را بر «عدم مخالفت» حمل کرده‌اند (انصاری، ۱۴۱۹: ۲۵۲/۱؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۳۷/۱-۱۳۸). برخی نیز بر این باورند که منظور

از موافقت با قرآن موافقت با روح تعالیم قرآن و اصول اسلامی کلی برگرفته از کتاب و سنت است نه موافقت با آیه‌ای خاص (سیستانی، ۱۴۱۴: ۱۱/۱؛ معرفت، ۱۳۸۳: ۲۲۳/۱). این نظریات همگی مبتنی بر این عقیده است که احادیث فراوانی وجود دارد که شاهدی از قرآن برای آن نمی‌توان یافت. مقصد نهایی این نوشتار آن است که زمینه تغییر این انگاره را فراهم نماید؛ چرا که اگر نگوییم همه کلام اهل بیت علیهم‌السلام ریشه در قرآن دارد لااقل باید پذیریم که بخش عمده آن شاهدی از قرآن دارد. زیرا امام علیه‌السلام، قرآن ناطق و عینی است که قرآن مصحفی و علمی را در گفتار و کردار تجلی بخشیده است و انسان کاملی است که قرآن ممثل است (جوادی آملی، ۱۴۰۸: ۱۸). آنان اصرار داشتند که گفتار و کردار خود را به قرآن کریم مستند کنند و فرموده‌اند:

هر گاه سخنی از ما می‌شنوید، دلیل آن را از کتاب خدا بخواهید (کلینی، ۱۳۷۲: ۱۵۲/۱).

این استناد و استشهاد به قرآن، به دیگران می‌آموزد که چگونه از قرآن بهره گیرند. با دقت در چگونگی برداشت ائمه علیهم‌السلام از قرآن و چگونگی استناد به آن، شیوه‌های ارزشمندی در تفسیر قرآن و استنباط از آن به دست می‌آید و راهکارهای پیاده‌سازی قرآن در زندگی روشن می‌شود (خرقانی، ۱۳۸۳: ش ۱۴/۱۸۶).

دعوت به طور مطلق به عرضه روایات بر قرآن و نیز تصریح به شهادیابی از قرآن، گویای این حقیقت است که موافقت با قرآن به معنای یافتن شواهدی از آیات است نه صرف عدم مخالفت. چنان که اهل بیت علیهم‌السلام در بسیاری احادیث، شاهد قرآنی بیان نموده‌اند. آری، در مواردی به این حقیقت اشاره شده است که یافتن شاهد قرآنی برای عموم آسان نیست (برقی، ۱۳۷۱: ۲۶۷/۱). شاید به همین دلیل باشد که علاوه بر عرضه به قرآن معیارهای دیگری همچون وثاقت راوی و شهرت روایت و... نیز سفارش شده است. آنچه این مبنا را تقویت می‌کند تلاش‌هایی مانند نوشتار حاضر است که اگر در ابواب مختلف تکرار شود در آینده مجموعه عظیمی از احادیث عرضه‌شده بر قرآن را پیش روی پژوهشگران قرار خواهد داد و موافقت و مخالفت با قرآن بدون محدودیت ذکر شده معنای حقیقی خود را خواهد یافت.

۱. شکر

الف) مفهوم‌شناسی شکر

شکر در لغت آن است که نعمتی در خاطر باشد و به زبان آورده شود. در برابر آن کفر قرار دارد که فراموشی و پوشاندن نعمت است (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۲۶۵). به تعبیری دیگر، شکر تقدیر و تجلیل زبانی یا عملی از نعمت ظاهری یا باطنی منعم است، در مقابل، کفران که پوشاندن نعمت و تقدیر و تجلیل نکردن از نعمت‌دهنده است (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۹۹/۶).

دو واژه حمد و مدح هم‌حوزه با شکر می‌باشند. حمد به معنای ثناگویی و ستایش در مقابل فضیلت است و تفاوتش با شکر آن است که شکر و سپاس فقط در برابر نعمت‌هاست، اما حمد به نعمت و غیر نعمت تعلق می‌گیرد؛ مانند زیبایی و شجاعت که مورد حمد و ستایش واقع می‌شوند، نه مورد شکر. البته از نظر مورد، شکر اعم از حمد است؛ چون به جز سپاس زبانی شامل سپاس عملی و قلبی نیز می‌شود. مدح نیز معنایی نزدیک با حمد دارد که همان ثناگویی در مقابل فضیلت است با این تفاوت که در حمد، فضیلت اختیاری مانند تقوا و کرم ستایش می‌شود و در مدح، مطلق فضیلت ستوده می‌شود؛ چه از روی اختیار کسب شده باشد و چه مانند زیبایی غیر اختیاری باشد. بنابراین دایره حمد محدودتر از مدح، ولی از بعدی گسترده‌تر از شکر است (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۱۳۴).

در کنار شکر لغوی، شکر اصطلاحی و عرفی قرار دارد که اصطلاحی دینی و اخلاقی به معنای قدردانی و سپاس‌گزاری از خداوند است. شکر لغوی اعم از شکر عرفی است؛ چرا که هم شکر و سپاس خدا و هم غیر او را در بر می‌گیرد، اما شکر عرفی فقط به معنای تشکر از نعمت‌های الهی است.

«شکور» بر عادت و تکرار شکر دلالت می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۶۷/۶-۵ و ۶۰۰/۸-۷) و آنگاه که در وصف خداوند گفته شود از آن روست که او پاداش بندگی بندگان را می‌دهد و بر نعمتش می‌افزاید (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۲۶۶): ﴿لِيُؤْتِيَهُمُ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ (فاطر / ۳۰).

ب) جایگاه و فضیلت شکر

شکر در ردیف برترین اعمال قرار دارد؛ زیرا با هدف خلقت انسان و طاعت و پرستش پروردگار پیوند می خورد. خداوند متعال در کتاب خود شکر را با ذکر قرین کرده است: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» (بقره/ ۱۵۲)، با آنکه درباره ذکر فرموده است: «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» (عنکبوت/ ۴۵) و نیز فرموده: «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ» (نساء/ ۱۴۷) و نیز: «وَسَجَّزِي الشَّاكِرِينَ» (آل عمران/ ۱۴۵) و نیز: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ» (سبأ/ ۱۳؛ رک: فیض کاشانی، ۱۳۷۶: ۱۴۱/۷؛ همو، ۱۳۷۲: ۱۳۸/۷).

از آیاتی که جایگاه شکر را به تصویر می کشد، آیه‌ای است که از قول شیطان می فرماید: «قَالَ فَمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَكُمْ صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ * ثُمَّ لَا يَمُنُّمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمَنْ خَلْفَهُمْ وَعَنْ يَمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (اعراف/ ۱۶-۱۷). بر اساس این آیات اولاً: شاکران اندک‌اند و ثانیاً: در صراط مستقیم الهی هستند. از سوی دیگر اهل صراط مستقیم آن بندگان ویژه خداوند هستند که جز در مسیر عبودیت خداوند قدم برنمی‌دارند و هرگز عهد بندگی خویش را با اطاعت از شیطان زیر پا نمی‌گذارند: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس/ ۶۰-۶۱). از این آیات حقیقت شکر دانسته می‌شود و آن بندگی و عبودیت خداست. چنان که می‌فرماید: «بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ» (زمر/ ۶۶).

در آیاتی دیگر خداوند بنده خویش ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ را منزله از شرک دانسته و او را در زمره شاکران می‌خواند: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَاتِلًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَكَرِهَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (نحل/ ۱۲۰-۱۲۱). بنابراین شرک در نقطه مقابل شکر قرار می‌گیرد.

ج) ارکان و انواع شکر

شکر سه رکن دارد: رکن نخست آن عبارت است از شناخت صاحب نعمت با همه اوصاف درخور او و نیز شناخت اصل نعمت از جهت نعمت بودن. تمامیت و کمال این شناخت به آن است که بنده تمامی نعمت‌ها را از جانب خدا بداند و آنکه منعم حقیقی اوست و همه واسطه‌ها مطیع حکم او و مسخر امر اویند.

رکن دوم شکر عبارت است از حالتی که از این شناخت حاصل می‌شود؛ یعنی

خضوع و فروتنی و خشنود شدن از نعمت‌های الهی از این جهت که هدیه‌ای از جانب منعم و بیانگر لطف و عنایت او نسبت به بنده‌اش می‌باشد. نشانه این امر آن است که از دنیا آنچه موجب قرب منعم است او را شادمان سازد.

رکن سوم، نتیجه آن حالت، یعنی عمل است که به قلب، زبان و دیگر اعضای بدن (جوارح) تعلق می‌گیرد. عمل قلب، قصد تعظیم و ستایش منعم و تفکر در مخلوقات و کارها و آثار لطف اوست. عمل زبان اظهار تعظیم و ستایش خدای متعال و دعوت به معروف و بازداشتن از منکر و مانند آن است. عمل جوارح، استفاده از نعمت‌های ظاهری و باطنی او در طاعت و عبادت و خودداری از به کارگیری آن‌ها در معصیت و نافرمانی اوست. البته توفیق شکر، خود نعمتی است که موجب شکر دیگری می‌گردد. از این رو، نهایت شکر، اعتراف به ناتوانی از آن است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۴۶/۸). بنابراین شکر سه گونه است: شکر قلبی (یادآوری نعمت)، شکر زبانی (ستایش نعمت‌دهنده) و شکر عملی (پاداش نعمت در خور آن) (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۲۶۵).

۲. شواهد قرآنی روایات باب شکر اصول کافی

شکر از واژگان پرکاربرد در قرآن کریم است و اهمّ عناوین آیات آن عبارت است از: آثار شکر، توصیه به شکر، زمینه‌های شکر، شاکران، مصادیق شکر و موانع شکر (ر.ک: هاشمی رفسنجانی و دیگر محققان، ۱۳۸۶: ۳۴۸/۱۷ به بعد). شکر خدا، اثر شکر خدا در زیادی نعمت، امر به شکر، شکر خدا با عمل، شکر خدا با گفتار، پاداش شکر، قَلت شاکران، شکر مردم، عناوین فرهنگ موضوعی دیگری است (زین و سالم، ۱۴۱۷: ۱۴۰/۱-۱۴۳).

در باب شکر کافی ۳۰ روایت آمده است (کلینی، ۱۴۲۹: ۲۴۲/۳-۲۵۵؛ همو، ۱۳۷۲: ۲۸۷/۴-۳۰۳). مضمون بخش عمده‌ای از این روایات چگونگی شکرگزاری و شیوه‌های آن است. این شکرگزاری گاه به گفتار است و گاه به اعتقاد و گاه به عمل. دسته‌ای دیگر آثار شکر را بیان می‌کنند که زیادی نعمت مهم‌ترین آن‌هاست. جایگاه و اهمیت شکر الهی و مواردی ویژه از شکر، از دیگر موضوعاتی است که در این روایات بدان پرداخته شده است. ما در این مقاله ضمن عرضه روایات بر قرآن و شاهدآوری از آن به دسته‌بندی باب شکر کافی پرداختیم و آن‌ها را به ترتیب در چهار دسته کلی شامل:

جایگاه و فضیلت شکر، پاداشها و آثار شکر نعمت، راههای شکرگزاری و مواردی ویژه از مواضع شکر، جای دادیم. ترتیب روایات بر خلاف ترتیب آنها در کافی آمده است. البته ممکن است روایتی بیش از یک موضوع داشته باشد و ذیل چند عنوان بتواند جای گیرد ولی ما یکی را ترجیح داده و ذیل آن آورده‌ایم:

الف) جایگاه شکر نعمت

۱. برتری شکر نعمت از خود نعمت

از معمر بن خلاد روایت شده است که گفت: شنیدم امام رضا علیه السلام می‌فرمود:
 «من حمد الله على النعمة فقد شكره وكان الحمد أفضل من تلك النعمة» (حدیث ۱۳):
 هر که خدا را بر نعمتی حمد کند او را شکر کرده و حمد از آن نعمت برتر است.

حمد خداوند بر نعمت از خود نعمت بالاتر است چون ثمرات دنیوی و اخروی بالاتری در پی دارد (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۵۶/۸). آیات قرآن به خوبی این معنا را تأیید می‌کند. ارزش نعمت به آن است که در راه بندگی خداوند به کار گرفته شود وگرنه چه بسا موجب خسران بنده گردد: «قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا» (نوح / ۲۱)، اما حمد خداوند که شکر نعمت با آن انجام می‌شود هرگز موجب خسارت نیست بلکه علاوه بر فزون ساختن نعمت، بهره‌مندی از رضایت الهی را در پی دارد: «وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ» (زمر / ۷) و قرآن رضوان الهی را از هر نعمتی حتی نعمت‌های والای بهشتی بالاتر می‌داند: «وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه / ۷۲).

۲. شکر نعمت نیز خود نعمتی از جانب خداست

امام صادق علیه السلام فرمود:

خداوند تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد: «یا موسی اشکرنی حقَّ شکرى. فقال: یا ربَّ وکیف اشکرک حقَّ شکرک ولیس من شکر اشکرک به إلا وأنت أنعمت به علیّ. قال: یا موسی الآن شکرنتی حین علمت أنّ ذلك منی» (حدیث ۲۷): ای موسی! مرا چنان که سزاوار من است، شکر کن. عرض کرد: پروردگارا! چگونه حق شکر تو را به جا آورم در صورتی که هر شکرى که تو را نمایم آن نیز نعمتی است که تو به من ارزانی

داشتی؟ فرمود: ای موسی! اکنون که دانستی آن شکرگزاری‌ات نیز از من است، شکر مرا به جای آوردی.

بر پایه روایت، توفیق شکرگزاری خود نعمتی از سوی خداست. آیات قرآن نیز بر این مطلب گواهی می‌دهد. خداوند به سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمان می‌دهد تا شکر نعمتش را به جا آورد: ﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ (سبا/ ۱۳) و از آن سو نیز سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ برای شکر نعمت از خداوند یاری می‌خواهد: ﴿وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ﴾ (نمل/ ۱۹). این نکته مورد اشاره آیه نیز که بندگان شاکر کم‌اند، خود شاهدی است بر اینکه بنده شاکر قرین لطف الهی قرار گرفته که توفیق شکر یافته است.

همین مطلب را از آیات دیگری نیز می‌توان دریافت؛ برای نمونه، چنان که بیان شد شکر خداوند با بندگی حضرتش پیوند دارد به این معنا که شکر خداوند در بندگی حضرتش معنا پیدا می‌کند. حال قرآن از زبان بندگان می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (فاتحه/ ۵)؛ یعنی خداوندا در راه بندگی تو از تو یاری می‌جوئیم (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰۱/۱). به عبارت دیگر تنها به یاری توست که در زمره شاکران خواهیم بود.

نکته دیگر روایت آن است که کسی حق شکر خداوند را به جا آورده است که به جز نعمت، توفیق شکر نعمت را از نیز از سوی خدا ببیند. نتیجه چنین عقیده‌ای اخلاص عمل است؛ چرا که اگر بنده‌ای تا آن مرتبه پیش رود که در عالم هیچ مؤثری به غیر از خدا نبیند پس عملش را جز برای رضای او انجام نمی‌دهد. اینک باید بررسی کنیم که آیا اخلاص بندگان با شکرگزاری آنان ارتباط دارد؟ با کنار هم قرار دادن دو آیه از قرآن این پیوند به زیبایی نمایان می‌شود. قرآن می‌فرماید: ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ... وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ (اعراف/ ۱۶-۱۷). قرآن کریم همین معنا را در آیه‌ای دیگر با این بیان مطرح می‌نماید: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبَادَكَ مِمَّنْ لَّا خَلِصِينَ﴾. از مقایسه بخش پایانی این دو آیه، پیوند این دو مفهوم آشکار می‌شود.

ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که قرآن کریم موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را از عباد مخلص خدا می‌نامد: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾ (مریم/ ۵۱).

ب) پاداش‌ها و آثار شکر نعمت

۱. اجر شاکران همانند صابران

۱. امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الطاعم الشاکر، له من الأجر كأجر الصائم المحتسب، والمعافی الشاکر، له من الأجر كأجر المبتلی الصابر والمعطى الشاکر، له من الأجر كأجر المحروم القانع» (حدیث ۱):
برای خورنده شکرگزار، اجری مانند اجر روزه‌دار خداجوست و برای تندرست شکرگزار، اجری مانند اجر دردمند صابر است و برای عطابخش سپاس‌گزار، اجری مانند اجر محروم قانع است.

۲. روایت دیگری شبیه این وجود دارد که شخصی از یکی از دو امام باقر یا

صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

المعافی الشاکر، له من الأجر ما للمبتلی الصابر، والمعطى الشاکر، له من الأجر کالمحروم القانع (حدیث ۴).

از اصطلاحات نزدیک به شکر، صبر است. بیشتر عرفا در نسبت بین شکر و صبر، به فضیلت شکر بر صبر رأی داده‌اند. غزالی ضمن بررسی رابطه این دو از جهات گوناگون، گاه به تساوی مقام صبر و شکر و گاه به برتری هر کدام بر دیگری رأی داده است. وی استدلال خود را درباره تساوی مقام صبر و شکر چنین بیان کرده است که وقتی محنت و بلایی به بنده می‌رسد، اگر بنده بر آن صبر کند در واقع شاکر است؛ زیرا در جهت تعظیم خداوند تعالی و فرمان‌برداری او از جزع خودداری کرده و این عین شکر است. از سوی دیگر، اگر شاکر، نفس خود را به شکر وادارد و بر طاعت، صبر کند، در حقیقت صابر است. در نتیجه، صابر شاکر و شاکر صابر است (ر.ک: فیض کاشانی، ۱۳۷۶: ۲۳۷/۷-۲۳۹).

طاعم به کسی گویند که می‌خورد و می‌نوشد؛ چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ یَطْعَمْهُ﴾ (بقره/۲۴۹) و محتسب به کسی گویند که عملش را خالصانه و برای خدا انجام دهد. کلمه معطی (داده‌شده) در روایت اسم مفعول است و محروم کسی است که خدا یا خلق بخشش خود را از او دریغ دارند و قانع کسی است که به آنچه خداوند

به او عطا فرموده راضی باشد (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۴۶/۸).

روایت می‌گوید آن کس که روزه ندارد اما بر آنچه تناول می‌کند شکرگزار است، اجری همپایه روزه‌داران با اخلاص دارد و نیز آن کس که از بلا رها باشد اما بر عافیتی که در آن است شاکر باشد اجری همپایه مبتلای صابر دارد و آن کس که متمکن و بهره‌مند از فضل الهی است و شکر آنچه را که به او ارزانی شده به جا می‌آورد اجرش همچون فقیری است که بر ناداری خویش شکوا نکند و راه قناعت در پیش گیرد. در یک کلام اجر شاکر، کم از اجر صابر نیست.

قرآن نه تنها این مطلب را تأیید می‌کند بلکه پرده از چرایی آن نیز برمی‌دارد. قرآن کریم منشأ این دو خصلت نیک را عبودیت و بندگی خدا معرفی می‌کند. بندگان خداوند بر نعمت شاکر و بر ابتلا صابرند. خداوند در قرآن کریم عباد خویش را با صفت صبر ستوده است: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا... *أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا نَحْوَةً وَسَلَامًا» (فرقان / ۶۳ و ۷۵). با توجه به آنچه در ابتدای کلام آوردیم حقیقت شکر نیز طاعت و بندگی خداست. بلکه شکر، صبر بر اطاعت خداست.

خداوند در چند آیه از قرآن کریم، صبر و شکر را قرین یکدیگر ساخته، می‌فرماید: «...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» (ابراهیم / ۵؛ لقمان / ۳۱؛ سبأ / ۱۹؛ شوری / ۳۳). نیز قرآن کریم در آیات سوره ص داستان ایوب عَلَيْهِ السَّلَام را که در صبر استعارة شاعران است، با داستان سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام که احدی در بهره‌مندی از نعمت‌های الهی بر وی پیشی نجسته است قرین می‌نماید و هر دو را همپایه هم می‌ستاید. خداوند سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام را بنده شایسته خویش می‌خواند: «وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص / ۳۰) و نیز ایوب را این گونه می‌ستاید: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص / ۴۴) و پس از آن عاقبتی نیکو برای همه آنان بیان می‌دارد: «هَذَا ذِكْرٌ وَإِن لِلْمُتَّقِينَ لِحُسْنِ مَآبٍ *جَنَّاتٍ عَدْنٍ مِّنْ حَظِّهِمْ هُمْ فِيهَا مُتَّكِنِينَ فِيهَا يُدْعَوْنَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ *وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثْرَابٌ...» (ص / ۴۹-۵۲). به این ترتیب شاکران را همچون صابران گرامی می‌دارد.

۲. شکر موجب بقا و افزونی نعمت و کفر موجب زوال آن

۱. رسول خدا ﷺ فرمود:

«ما فتح الله على عبد شكر فحزن عنه باب الزيادة» (حدیث ۲)؛ خداوند بر بنده ای دری از شکر نگشاید که دری از افزونی را بر او بندد.

در این روایت، شکرگزاری سبب افزونی نعمت دانسته شده و به طور مطلق میان شکر و افزایش نعمت، ملازمه برقرار شده است. خداوند در قرآن کریم به طور قاطع مزید نعمت را با شکر قرین ساخته، می فرماید: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم / ۷) و هیچ استثنایی زده است، در حالی که برای پنج چیز استثنا قائل شده و آن‌ها را منوط به خواستش دانسته است: دادن توانگری، اجابت دعا، روزی، آموزش و توبه، و فرموده است: «فَسَوْفَ يُعْطِيكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنِ شَاءَ» (توبه / ۲۸)؛ «فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنِ شَاءَ» (انعام / ۴۱)؛ «يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ» (شوری / ۱۹)؛ «وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (نساء / ۴۸)؛ «وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ» (توبه / ۱۵) (فیض کاشانی، ۱۳۷۶: ۱۴۱/۷).

۲. از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«مکتوب فی التوراة اشکر من أنعم علیک وأنعم علی من شکرک فإنه لا زوال للنعماء إذا شکررت ولا بقاء لها إذا کفرت. الشکر زیادة فی النعم وأمان من العیر» (حدیث ۳)؛ در تورات نوشته شده است: شکرگزاری کن از کسی که به تو نعمت داد و نعمت بخش بر هر که تو را شکر گزارد؛ زیرا با سپاس‌گزاری نعمت‌ها نابود نگردد و با ناسپاسی پایدار نماند. سپاس‌گزاری مایه افزایش نعمت و ایمنی از دگرگونی است.

«غیر» در این روایت به معنای دگرگونی احوال و تغییر از خوبی به بدی است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۴۷/۸). افزون بر آیه پیشین، حکایت قرآن از اقوامی که کفران نعمت کردند شاهد این روایت است: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقًا مِنْ غَدَائِمٍ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَّاهَا اللَّهُ لِبَاسٍ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (نحل / ۱۱۲). قرآن در آیاتی دیگر از قوم سبا حکایت می کند که با کفران نعمت، موجب تغییر و تبدیل نعمت خدا شدند: «لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ * فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَشْتَيْنِ دَوَّالِي أُنْكَلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سَدْرِ قَلِيلٍ * ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهُمْ أَهْلُ عُجَازِي إِلَّا الْكُفُورُ» (سبأ / ۱۵-۱۷). همچنین در بخش آغازین

این روایت آمده است: «کسی که به تو نعمت داد سپاسش گزار و به کسی که از تو سپاس گزاری کرد نعمتش ده»؛ چنان که خداوند می فرماید: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ (رحمن / ۶۰). شواهد دیگر در بخش شکرگزاری با تشکر از دیگران خواهد آمد.

عبدالله بن ولید می گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که فرمود:

«ثَلَاثٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْءٌ: الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ وَالِاسْتِغْفَارُ عِنْدَ الذَّنْبِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعْمَةِ» (حدیث ۷)؛ سه چیز است که با وجود آنها چیزی زیان نرساند: دعا هنگام گرفتاری و آمرزش خواهی هنگام گناه و سپاس گزاری هنگام نعمت.

در این روایت شریف آمده است که دعا به هنگام گرفتاری و بلا چاره ساز است. مستجاب شدن دعای ایوب علیه السلام و رفع گرفتاری او یکی از شواهد قرآنی برای این مطلب است: ﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ﴾ (انبیاء / ۸۳-۸۴). همچنین استغفار راهگشای معصیت کاران معرفی شده است؛ چنان که قرآن می فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ (نساء / ۶۴). شواهد قرآنی فراز پایانی این روایت را در ذیل روایت پیشین بیان کردیم.

۳. شاکر دچار استدراج نمی شود

عمر بن یزید گوید که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من از خداوند تعالی مال خواستم به من روزی کرد و باز از او فرزند خواستم، به من روزی کرد. از او خواستم خانه ای به من دهد، خانه ای به من داد. از آن می ترسم که این امور استدراج باشد. امام فرمود: «أما والله مع الحمد فلا» (حدیث ۱۷)؛ به خدا با سپاس گزاری استدراج نیست.

استدراج آن است که خداوند با تجدید نعمت بر بنده گنجهکار استغفار را از یاد او ببرد (طریحی، ۱۳۷۵: ۲۹۸/۲). بر اساس این روایت شریف، زیادت نعمت برای بنده شاکر از باب استدراج نیست؛ بلکه نتیجه شکر است: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ (ابراهیم / ۷) و استدراج برای کافران است: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (اعراف / ۱۸۲) و نیز می فرماید: ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾ (انعام / ۴۴).

۴. بهشت بر شاکران واجب است

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام چنین روایت می کند:

«إِنَّ الرَّجُلَ مَنْكَمَ لِيَشْرَبَ الشَّرْبَةَ مِنَ الْمَاءِ فَيُوجِبُ اللَّهُ لَهُ بِهَا الْجَنَّةَ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لِيَأْخُذُ الْإِنَاءَ فَيَضَعُهُ عَلَى فِيهِ فَيَسْمَى ثُمَّ يَشْرَبُ فَيَنْحِيهِ وَهُوَ يَشْتَهِيهِ فَيُحْمَدُ اللَّهُ ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ ثُمَّ يَنْحِيهِ فَيُحْمَدُ اللَّهُ ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ ثُمَّ يَنْحِيهِ فَيُحْمَدُ اللَّهُ فَيُوجِبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا لَهُ الْجَنَّةَ» (حدیث ۱۶)؛ مردی از شما شربتی آب می نوشد و خدا به سبب آن بهشت را برایش واجب می کند. امام سپس فرمود: او ظرف را بر دهانش می گذارد و نام خدا می برد و آنگاه می آشامد. سپس با آنکه هنوز میل دارد آب را کنار می برد و حمد خدا را بر زبان جاری می سازد، آنگاه دو باره می نوشد. باز آن را کنار می نهد و حمد خدا می گوید، سپس برمی گردد و می آشامد. باز بار دیگر دور می برد و حمد خدا می کند. خداوند تعالی بهشت را بدین سبب برایش واجب می کند.

آب از نعمت های بزرگ الهی است که کم و بیش همه جا در دسترس است و چه بسا انسان با غفلت از آن بگذرد. خداوند با یادآوری این نعمت، انسان را بر ناسپاسی بر آن مذمت می کند: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ* أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ* لَوْلَا نَشْكُرُونَ﴾ (واقعہ / ۶۸-۷۰). روایت مذکور حالت بنده ای را به تصویر می کشد که خداوند را بر آبی که می نوشد سه بار حمد می کند و در خوردن آن نام خدا می برد. بیان نوشیدن آب در روایت، تنها برای نمونه است و در واقع روایت بنده ای را توصیف می کند که خدا را بر هر نعمتی می ستاید و هرگز فراوانی نعمت او را از یاد منعم غافل نمی سازد. بنده ای که بر یک بار نوشیدن آب تا این اندازه شاکر درگاه الهی است بی شک از بندگان شاکر خداست که به حق سزاوار بهشت الهی است؛ چه آنکه وی از گزینۀ ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (انسان / ۳) شاکر بودن را برگزیده است و مصداق کسانی خواهد بود که: ﴿يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾ (انسان / ۵).

ج) راه های شکرگزاری

در این گروه، نه دسته جای می گیرند که مراتب آنها به ترتیب از شکر قلبی تا زبانی و عملی آمده اند:

۱. شکرگزاری با شناخت نعمت

۱. امام صادق علیه السلام فرمود:

- «من أنعم الله عليه بنعمة فعرفها بقلبه فقد أذى شكرها» (حدیث ۱۵)؛ هر که خدا به او نعمتی دهد و او آن را از دل بشناسد شکرش را ادا کرده است.
- «ما أنعم الله على عبد من نعمة فعرفها بقلبه وحمد الله ظاهراً بلسانه فتمّ كلامه حتى يؤمر له بالمزيد» (حدیث ۹)؛ خدا نعمتی به بنده‌ای نداد که از صمیم قلب آن را بشناسد و در ظاهر با زبانش خدا را ستایش کند و سخنش تمام شود، جز آنکه برایش به فرونی امر شود.

یکی از مراتب شکر نعمت آن است که انسان ولی نعمت خویش را بشناسد و بداند که نعمتی که به او اعطا شده از سوی خداوند است و به این امر اعتراف و اقرار داشته باشد؛ چه «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (نحل / ۵۳)، در مقابل این امر که نعمت‌های الهی را تکذیب کند و از خود پندارد: «فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا تَمًّا إِذَا خَوْلَاتُهُ نِعْمَةً مِمَّا قَالِ إِنَّمَا أُوتِيَتْهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ قِسْطٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر / ۴۹).

شناخت نعمت به آن است که شخص ارزش نعمت را بشناسد و آن را از سوی خداوند بداند. آنچه در روایت نخست به صورت مطلق آمده است که صرف شناخت قلبی نعمت در شکر آن کفایت می‌کند، به ظاهر با آیات قرآن سازگار نیست، آنجا که می‌فرماید: «يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» (نحل / ۸۳) و نیز می‌فرماید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت / ۶۳) و می‌فرماید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (لقمان / ۲۵). پس از نظر قرآن، صرف شناخت نعمت از شکر منعم کفایت نمی‌کند، به خصوص آنکه با دیگر روایت این باب سر ناسازگاری دارد آنجا که فرمود: «ما أنعم الله على عبد من نعمة فعرفها بقلبه وحمد الله ظاهراً بلسانه». ظاهر این روایت نشان از آن دارد که در کنار شناخت نعمت، حمد و ثنای زبانی پروردگار نیز لازم است.

لیک دقت در آیات فوق نکات مهمی را به دست می‌دهد. آیه نخست کسانی را یادآور می‌شود که بر خلاف شناخت قلبی خویش نعم الهی را انکار می‌کنند. دو آیه

آخر کسانی را توصیف می‌کنند که پس از شناخت پروردگار منعم، به حق ثناگویی و حمد وی منتقل نمی‌شوند و این ملازمه را درک نمی‌کنند. خداوند در این آیات، کافران را بنا بر اقرار خودشان ملزم به آن می‌کند که کسی که آسمان و زمین را آفرید خداوند است پس تنها حمد و سپاس برای او واجب است و نباید دیگری را در عبادت با او شریک کرد و بیان می‌کند که بیشتر آن‌ها نمی‌دانند که آنچه گفته شد بر ایشان لازم است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳-۴/۲۸۳). جای جای قرآن این ملازمه را یادآور می‌شود: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ (انعام/ ۱). پس آیات فوق مخالفتی با روایت مورد نظر ندارند؛ چرا که حال کسانی را توصیف می‌کنند که با وجود شناخت نعمت به حق شکر و سپاس منعم پی نمی‌برند بلکه نعمت را انکار می‌کنند، اما روایت حال کسانی است که حمد خداوند را برای آن نعمت بر خود لازم می‌دانند. روایات دیگری نیز در منابع شیعه وجود دارد که این معنا را تقویت می‌کند:

- من أنعم الله عليه فعرفها بقلبه وعلم أن المنعم عليه الله فقد أذى شكرها وإن لم يحرك لسانه (ابن شعبه حَزَّانِي، ۱۳۶۳: ۳۶۹).

- إذا أنعم الله على عبد نعمةً فعلم أنها من الله فقد أذى شكرها من قبل أن يحمده (طبرسی نوری، ۱۴۰۸: ۱/۳۱۵).

بخش پایانی این دو روایت گواه این حقیقت است که شخص پس از شناخت نعمت قصد حمد و ستایش پروردگار را دارد.

۲. شکرگزاری با حمد خدا

۱. علی بن ابراهیم با سلسله سند از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

«شكر كل نعمة وإن عظمت أن تحمد الله عز وجل عليها» (حدیث ۱۱): شکر هر نعمتی گرچه بزرگ باشد، آن است که خداوند تعالی را بر آن حمد و سپاس گویی.

۲. صفوان جمال می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

«ما أنعم الله على عبد بنعمة -صغرت أو كبرت- فقال: "الحمد لله" إلا أذى شكرها»

(حدیث ۱۴)؛ خدا هر نعمتی به بنده‌ای دهد، کوچک یا بزرگ و آن بنده الحمد لله بگوید، شکرش را ادا کرده است.

۳. حماد بن عثمان می‌گوید: امام صادق علیه السلام از مسجد بیرون آمد. دید مرکبش گم شده است فرمود: «لئن رَدَّهَا اللهُ عَلَيَّ لِأَشْكُرَنَّ اللهُ حَقَّ شُكْرِهِ»؛ اگر خدا آن را به من برگرداند، حق شکرش را ادا کنم. چیزی نگذشت که مرکب را آوردند. امام فرمود: «الحمد لله». شخصی عرض کرد: قربانت مگر نفرمودی که حق شکر خدا را می‌گزارم؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: «ألم تسمعني قلتُ: الحمد لله» (حدیث ۱۸)؛ مگر نشنیدی که الحمد لله گفتم؟

در این روایات، حمد و ستایش خداوند راهی برای شکرگزاری بیان شده است. در روابط میان انسان‌ها، زبان ساده‌ترین و بهترین وسیله برای اظهار سپاس در برابر لطف دیگران است. تشکر عملی زحمت بیشتری دارد، اما بسیار اتفاق می‌افتد که صاحب نعمت نیازمند آن نیست و همان تشکر زبانی برای او گواراتر است. قرآن کریم با حمد پروردگار آغاز می‌شود؛ پروردگاری که رحمان و رحیم است و نعمت‌های بی‌شمارش را بر بندگان ارزانی داشته است. گرچه خدا از حمد بندگان نیز بی‌نیاز است، این حمد و سپاس بهترین و پرکاربردترین ابزار برای سپاس‌گزاری از او می‌تواند باشد. نماز که برترین عبادت دینی است پر از تحمید و تسبیح خداوند است.

آیات فراوان دیگری در قرآن کریم وجود دارد که بندگان را به حمد و ستایش خداوند در مقابل نعمت‌هایش دعوت می‌نماید: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» (نصر / ۱-۳). بهشتیان در شکرگزاری حضورشان در بهشت از واژه حمد استفاده می‌کنند: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» (اعراف / ۴۳). این گونه تعبيرات اعتراف به نعمت‌های الهی جهت شکر آن است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴/۴۶۹).

۳. شکرگزاری با تحمید خداوند و اعتراف به اینکه نعمت‌ها از اوست

۱. ابن ابی عمیر از اسماعیل بن فضل روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: در هر صبح و شام که درآیی، ده بار بگو: «اللَّهُمَّ مَا أَصْبَحْتُ بِی مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ عَافِيَةٍ فِي

دین أو دنیا، فمنك وحدك لا شريك لك. لك الحمد ولك الشكر بها على يا رب حتى ترضى وبعد الرضا» (حدیث ۲۸)؛ بارخدا یا! هر نعمت و یا عافیتی که نسبت به دین یا دنیا در این صبح دارم از جانب توست. تو یکتایی و شریک نداری. پروردگارا! از جهت نعمتی که به من دادی حمد و شکر تو را، تا آنگاه که خوشنود شوی و پس از خوشنودی.

امام سپس فرمود:

تو اگر چنین گویی، شکر نعمت خدا را بر خود در آن روز و آن شب ادا کرده باشی.

به حسب ظاهر هنگام شام به جای «ما أصبحت بی من نعمة»، «ما أمسّت بی من نعمة» خوانده می شود.

۲. در حدیث دیگری که پس از این حدیث قرار گرفته است ابن ابی عمیر از حفص بن

بختری روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«كان نوح عليه السلام يقول ذلك إذا أصبح. فسُمي بذلك عبداً شكوراً؛ نوح هر بامداد این را می گفت و به آن سبب بود که بنده بسیار شاکر نامیده شد.

نیز امام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من صدق الله نجا» (حدیث ۲۹)؛ هر که با خدا راست گفت نجات یافت.

چنان که در مورد پیشین آمد حمد الهی یکی از راه های شکرگزاری است که در این حدیث شریف در قالب ذکری جامع ارائه شده که مشتمل بر اعتراف به خاستگاه الهی نعمت ها و تسبیح و تحمید خداوندگار است. همه فرازهای این دعای شریف در آیات قرآن هویدا است. در فراز اول دعایی که حضرت توصیه نمود، این آیه از قرآن نمایان است: ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ...﴾ (نحل / ۵۳) و نیز فراز بعدی، شکر خداوند را موجب خوشنودی او دانسته، چنان که قرآن می فرماید: ﴿...وَأِنْ تَشْكُرُوا بِنِعْمَتِ رَبِّكُمْ...﴾ (زمر / ۷) و اما اینکه امام فرمود: «هر صبح و شام این دعا را بخوان»، برگرفته از این آیات قرآن است: ﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ* وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ﴾ (روم / ۱۷-۱۸). «آیه در مقام ارشاد به تسبیح و تنزیه به ساحت کبریایی است، از نظر سپاس گزاری نعمت هایی که درباره اهل ایمان مبذول داشته و آنان را از بیگانگان جدا

نموده و امتیاز ذاتی آنان را به ظهور رسانیده و به قرینه خطاب، آیه مبنی بر ارشاد به تسبیح و حمد پروردگار است که در اوقات نام‌برده، اهل ایمان بدان قیام نمایند» (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۱۲/۳۹۵). دلیل آنکه خداوند برای تسبیح، زمان‌های مذکور را یاد کرده، آن است که آن‌ها اوقات تجدید نعمت الهی هستند و در آن زمان‌ها نعمت‌ها یادآوری می‌گردند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸/۴۶۸).

نیز خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید: ﴿فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ﴾ (طه/۱۳۰). در آن دعای شریف نیز آنجا که از خدا نفی شریک می‌کرد تسبیح و تنزیه بود.

نکته شایان توجه اینکه در حدیث، دو زمان صبح و شام مطرح شده است، اما آیات کریمه، پاره‌ای دیگر از زمان‌ها مانند هنگام ظهر را نیز مطرح می‌کنند. این مطلب موجب تفاوت آیات با حدیث نمی‌شود؛ چون دو زمان صبح و شام فصل الخطاب دیگر زمان‌هاست و در حدیث نیز به عنوان حداقلی به این دو زمان اکتفا شده و هر کس در آن‌ها حمد و تسبیح پروردگار را گوید، فاصله میان آن دو زمان را نیز تحت پوشش قرار می‌دهد. شاهد آنکه در آیات یادشده نیز نخست به این دو زمان اشاره شده و به عنوان پایه قرار گرفته است و در آیه دوم که خطاب به پیامبر است به دلیل اشتیاق آن حضرت به ذکر پروردگار، زمان‌های بیشتری پیشنهاد شده است.

همان گونه که در روایت اشاره شد، قرآن حضرت نوح علیه السلام را بنده شکور خداوند می‌نامد: ﴿ذُرِّيَّتَهُ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾ (اسراء/۳). آیا قرآن تصدیق می‌کند که حضرت نوح هر صبح خدای را تسبیح می‌کرده است؟ پاسخ این مطلب مثبت است و می‌توان آن را از قرآن استخراج کرد. آن گونه که در سوره طه آمد، خداوند به پیامبر اسلام امر به تسبیح پروردگار را در این زمان‌ها داده است و قرآن پیامبر را راهرو دیگر پیامبران و از جمله نوح می‌خواند و در وحی و دین و مانند آن، اشتراکاتشان را یاد می‌کند: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالتَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ (نساء/۱۶۳)؛ ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ﴾ (احزاب/۷)؛ ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ (شوری/۱۳).

در پایان روایت نیز آمده است «من صدق الله نجا» که با توجه به اینکه بعد از ذکر

نام نوح آمده است اشاره به این آیه شریفه دارد: ﴿وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ﴾ (انبیاء/ ۷۶). البته این قانون جاودان الهی است که صادقان را نجات می‌بخشد. خداوند در قرآن، صادقان را از جمله متقین دانسته است: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (زمر/ ۳۳). آنگاه متقین را اهل نجات دانسته است: ﴿وَأَجْبِنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَلُوا بِتَقْوَى﴾ (نمل/ ۵۳). بنابراین به شهادت قرآن، کسی که از در صدق با خداوند درآید به متقین پیوسته است و کسی که در زمره متقین قرار گیرد از نجات‌یافتگان است چنان که نوح و پیروانش نجات یافتند. در الوافی «صدق» با تشدید آمده و علت آن چنین توضیح داده شده است که شاید امام علیه السلام در آخر حدیث اشاره دارد به اینکه این کلمات تصدیق خداوند سبحان هستند، آنجا که خودش را به این صفات توصیف کرده است و گواهی بر توحیدش می‌دهد (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۳۵۲/۴). با این وجه و توضیح، آیه‌ای دیگر بر شواهد حدیث افزوده می‌شود: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَيُّومُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (آل عمران/ ۱۸). بر توضیح فیض می‌توان این نکته را افزود که این کلمات همین گونه تصدیق خداوند سبحان است آنجا که تمام نعمت‌ها را از خود می‌داند.

۴. شکرگزاری با تسیح و تحمید و ادای حق مال

۱. ابوبصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا برای شکر حدی است که چون بنده انجام دهد. شاکر محسوب شود؟ فرمود: آری. عرض کردم: کدام است؟ فرمود: «یحمد الله على كل نعمة عليه في أهل و مال و إن كان فيما أنعم عليه في ماله حق أذاه» (خدا را بر هر نعمتی که نسبت به خانواده و مال او داده سپاس می‌گویند و اگر حقی در آن اموال هست پردازد) و از این باب است فرموده خداوند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾. نیز از این باب است فرموده متعال: ﴿رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾ و ﴿رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا﴾ (حدیث ۱۲).

چنان که گذشت، بر اساس آیات قرآن، شکر خداوند در سایه بندگی محقق می‌شود و شکر هر نعمت، به کارگیری آن در جهت بندگی خداست. روش این امر در اموال، با

پرداخت حقوق آن محقق می‌شود. در ادامه این روایت، سه آیه از قرآن به عنوان نمونه‌هایی از شکر خداوند بیان شده است. به تعبیر فیض کاشانی، حقی که هنگام سوار شدن، در برابر نعمت الهی لازم است ادا شود، آن است که هنگام سوار شدن بر کشتی یا مرکبی که خداوند انعام کرده، آن سخنی گفته شود که خداوند سبحان برای آموزش و ارشاد بندگان بیان فرموده است: ﴿وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْقُلُوبِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ * لِيُتَسَبَّحُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾ (زخرف / ۱۲-۱۳) و هنگام فرود آمدن از آن دو بگوید: ﴿رَبِّ أَنْزِلْنِي...﴾ و هنگام ورود به منزل یا خانه بگوید: ﴿رَبِّ أَدْخِلْنِي...﴾ (۱۴۰۶: ۳۴۸/۴).

دلالت آیه نخست بر شکر خداوند آشکار است. آیه دوم بهتر است همراه آیه قبلیش بیان شود: ﴿فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْقُلُوبِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي...﴾ (مؤمنون / ۲۸-۲۹). چنان که هویدا است آیه‌ای که در روایت به عنوان نمونه‌ای از شکرگزاری خداوند دانسته شده است دعا و درخواست است و با انضمام آیه پیش از آن دلالتش بر شکرگزاری خداوند آشکارتر است. همچنین است آیه سوم که در روایت به آن اشاره شده است: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَجُدْ لَهُ بِرَأْفَةٍ لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا * وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي...﴾ (اسراء / ۷۹-۸۰). این آیه نیز تنها دعایی به درگاه خداوند است، پس چگونه می‌تواند نمونه‌ای از شکرگزاری خداوند باشد؟ پاسخ را می‌توان به زیبایی از قرآن دریافت: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ (غافر / ۶۰). در این آیات، بار دوم به جای کلمه دعا عبادت آمده است تا بفهماند که دعا خود نوعی عبادت است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۴۳/۱۷) و در بخش بعد مشخص می‌شود که عبادت خود نوعی شکرگزاری به درگاه خداوند است.

۵. شکرگزاری با بیان نعمت

فضل بقباق گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد سخن خداوند: ﴿وَأَمَّا نِعْمَةَ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ پرسیدم. فرمود:

«الذی أنعم علیک بما فضلك وأعطاک وأحسن إليك»؛ آن کس که به تو نعمت عنایت کرد با برتری و فضلی که به تو داد و عطایی که به تو بخشید و احسانی که به تو کرد.

سپس امام فرمود:

«فَحَدِّثْ بَدِينَهُ وَمَا أَعْطَاهُ اللَّهُ وَمَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِ» (حدیث ۵)؛ پیامبر نیز دین خداوند و آنچه را که به او عطا فرمود و آن نعمت‌هایی را که به او ارزانی داشت، باز گفت.

خداوند در حدود ۱۵ آیه از قرآن، مردم را به یادآوری نعمت‌هایش فرا می‌خواند؛ مانند: «وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ» (بقره / ۲۳۱). البته نعمت‌هایی که در این آیات امر به یادآوری آن‌ها شده است، نوعاً نعمت‌هایی بزرگ و الطافی ویژه از سنخ معنوی هستند (ر.ک: زین و سالم، ۱۴۱۷: ۱/۴۴۴). ذکر یاد کردن است؛ چه با زبان باشد یا با قلب و یا هر دو و چه پس از فراموشی باشد یا ادامه حفظ پیشین (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۱۷۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴/۳۰۸).

آیه در متن حدیث خطاب به رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نعمت‌بخشی خداوند به پیامبرش را با سه عنوان فضیلت، اعطا و احسان بیان نموده است. الفاضلی که امام عَلَيْهِ السَّلَام در تفسیر این آیه شریفه به کار می‌برد همه برگرفته از قرآن است. قرآن نیز نعمت خداوند بر پیامبرش را با همین سه تعبیر بیان می‌کند. فضل در قرآن به دو معنا به کار رفته است: ۱. برتری؛ ۲. عطیه و احسان و رحمت (قرشی، ۱۳۷۱: ۵/۱۸۲). خداوند فضل خود بر پیامبرش را این گونه بیان می‌کند: «إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا» (اسراء / ۷۸). عطاء نیز به معنای بذل و احسان است (همان). خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (کوثر / ۱)؛ احسان به دو معناست: نعمت دادن به دیگری و دانستن دانشی نیکو یا انجام کرداری نیک (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۱۱۹). در آیه کریمه «أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» (قصص / ۷۷) معنای نخست لحاظ شده است.

در بخش پایانی روایت، دین به عنوان مصداق این نعمت در آیه دانسته شده است، چنان که قرآن کریم نیز اكمال دین را اتمام نعمت دانسته است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مانده / ۳).

۶. شکرگزاری با عبادت

۱. امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شب نوبت عایشه نزد وی بود. او به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: ای رسول خدا! چرا خودت را به رنج می‌اندازی، با آنکه خدا گناه گذشته و

آینده تو را آمرزیده است؟ فرمود: «یا عائشة ألا أكون عبداً شكوراً»؛ آیا بنده شکوری نباشم؟! امام فرمود: رسول خدا ﷺ روی انگشت‌های پایش می‌ایستاد تا خدای سبحانه و تعالی نازل فرمود: ﴿طَمَّأْنَزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾.

سخن عایشه به این آیه از قرآن اشاره دارد: ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيَمُنَّ بِنِعْمَتِهِ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ (فتح/۲).^۱ شکور اسم مبالغه شاکر است و کسی را گویند که زیاد شکر می‌کند (سمعانی، ۱۳۶۸: ۳۲۴؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴/۲۲۴). در این روایت شریف پیامبر ﷺ عبادت خویش را با مفهوم شکر پیوند داده است. «عبادت نوعی شکر و بالاترین درجه آن است؛ زیرا عبادت آخرین درجه خضوع و فروتنی توأم با عالی‌ترین مرتبه تعظیم و بزرگداشت است و تنها در برابر نعمت‌های اصلی چون آفرینش زندگی، نیرو و میل شایسته است. جز خدای بزرگ هیچ کس توانایی دادن این نعمت‌ها را ندارد پس پرستش مخصوص اوست. برخی از ما سزاوار تشکر از سوی دیگران هستیم اما سزاوار پرستش دیگران نیستیم. اطاعت غیر خدا جایز است اما عبادتشان خیر» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱/۱۰۱).

همچنین می‌توان پیوند میان شکر و عبادت را در آیات قرآن مشاهده کرد: ﴿بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ (زمر/۶۶). بر اساس آیات قرآن، شکرگزاری خداوند در بندگی متبلور است. پس نماز و عبادت که نشانه بندگی خداوند است راه شکرگزاری نیز هست. آیاتی دیگر از قرآن نیز شاهد بر این روایت است: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خُلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾ * وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ... وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾ (فرقان/۶۲-۶۴). از مقابله تذکر و شکر به دست می‌آید که مراد از تذکر، رجوع و یادآوری حقایقی است که در فطرت انسان نهفته است که همان ادله توحید باشد... و نیز به دست می‌آید که منظور از «شکور» آن گفتار و کرداری است که ستایش خداوند بر نعمت‌های زیبایی را برساند که ارزانی داشته است و این گفتار و کردار، به طور قهری بر عبادت و اعمال

۱. شیعیان در توجیه ذنبی که در این آیه شریفه به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است وجوهی را بیان داشته‌اند تا با مقام عصمت آن حضرت تعارضی نداشته باشد؛ اما اهل سنت اقولی دیگر را بیان کرده‌اند که به کلی با شأن و جایگاه نبوت و عصمت بیگانه است (ر.ک: طیب، ۱۳۷۸: ۱۲/۱۹۶). همچنین روایتی از امام رضا (ع) در تفسیر این آیه نقل شده است (ر.ک: بحرانی، ۱۴۱۶: ۵/۸۳).

صالح او منطبق می شود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۳۶/۱۵). در ادامه این آیات شریفه، خداوند شب‌زنده‌داران به عبادت را با وصف بندگی خویش ستوده است؛ بندگانی که شکرگزاری از خداوند را مقصد عبادت خویش قرار داده‌اند. به این ترتیب پیوند کلام پیامبر ﷺ با قرآن آشکار می شود.

همچنین خداوند پیامبر ﷺ را در مقابل نعمتی که عطا فرموده به عبادت فرامی خواند: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوفُرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾ (کوثر / ۱-۲). امر به نماز و قربانی جهت شکرگزاری در برابر آن نعمت عظیم است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹-۱۰/۸۳۷).

۷. شکرگزاری با سجده

۱. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری بر پشت شتر ره می سپرد. ناگاه پیاده شد و پنج بار سجده کرد. چون سوار شد، اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! کاری کردی که تا کنون نکرده بودی؟ فرمود:

«نعم. استقبلنی جبرئیل علیه السلام فبشّرنی ببشارات من الله ﷻ فسجدتُ لله شكراً؛ لكل بشری سجدة» (حدیث ۲۴)؛ آری. جبرئیل علیه السلام پیشم آمد و از جانب خداوند ﷻ به من مژده‌هایی داد. من برای خدا سجده شکر کردم؛ برای هر مژده یک سجده.

۲. یونس بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«إذا ذكر أحدكم نعمة الله ﷻ فليضع خده على التراب شكراً لله. فإن كان ركباً فلينزل فليضع خده على التراب وإن لم يكن يقدر على النزول للشهرة، فليضع خده على قربوسه. فإن لم يقدر، فليضع خده على كفه ثم ليحمد الله على ما أنعم الله عليه» (حدیث ۲۵)؛ هر گاه یکی از شما نعمت خداوند ﷻ را یاد آورد، به شکرانه خدا باید گونه بر خاک گذارد و اگر سوار باشد پیاده شود و چهره روی خاک گذارد و اگر از بیم شهرت نتواند پیاده شود چهره روی کوهه زین گذارد و اگر نتواند، چهره بر کف دست گذارد، سپس خدا را بر نعمتی که به او بخشیده سپاس گوید.

۳. هشام بن احمر گوید: همراه حضرت ابوالحسن علیه السلام اطراف مدینه سیر می کردم. ناگاه حضرت پای از مرکب خود پایین نهاد و به سجده افتاد و همچنان طول داد. سپس سر بلند کرد و سوار شد. من عرض کردم قربانت: طولانی سجده کردی؟ فرمود:

«إِنِّي ذَكَرْتُ نِعْمَةَ اللَّهِ بِهَا عَلَيَّ فَأُحِبُّ أَنْ أَشْكُرَ رَبِّي» (حدیث ۲۶)؛ به یاد نعمتی افتادم که خدا به من عطا فرموده، پس دوست داشتم پروردگارم را شکر گزارم.

این روایات شریف، سجده و خضوع در مقابل خداوند را به عنوان راهی برای شکرگزاری معرفی می‌کنند. در مورد پیشین عبادت به عنوان طریق شکرگزاری مطرح شد و سجده بر خداوند هم بخشی از عبادت است، چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ * يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (آل عمران / ۴۲-۴۳). در این آیات، ملائکه مریم علیها السلام را در مقابل بشاراتی که برای او می‌آوردند و به شکرانه جایگاهی که در اختیار او قرار گرفته است، به اطاعت و عبادت خاضعانه و سجده و رکوع فرا می‌خوانند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸۹/۳). در اینجا سجده مقدم شده است چون سجده در شکر نقش بیشتری ایفا می‌کند و مقام در اینجا، مقام شکرگزاری است. «مَعَ الرَّاكِعِينَ» نیز اجازه به مریم در برگزاری نماز به جماعت است (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۹۵/۳). در آیات سوره فرقان که گذشت نیز شکر خدا قرین با سجده و قیام در شب آمده بود.

همچنین خداوند به بنی اسرائیل فرمان می‌دهد که هنگام ورود به آن سرزمین پر نعمت سجده کنان و استغفارکنان وارد شوند: «وَإِذْ قُلْنَا اذْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ» (بقره / ۵۸). معنای سجود هنگام ورود از درگاه آن شهر، خم شدن به قصد تشکر و سپاس‌گزاری خداوند متعال و اظهار فروتنی بوده است نه آنکه در آن کوتاه بوده است (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۴۹۸/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۷: ۴۸/۱).

۸. شکرگزاری با اجتناب از محارم

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «شکر النعمة اجتناب المحارم»؛ شکر نعمت دوری از محرمات است. و تمام شکر آن است که شخص بگوید: «الحمد لله رب العالمين» (حدیث ۱۰). این روایت هم بیانگر شکر عملی است که پرهیز از محرمات الهی باشد و هم بیانگر شکر لسانی. مطابقت این روایت با آیات قرآن با توجه به مطلبی که در بخش قبل بیان شد آشکار است. خداوند بندگی محض خویش را شکر نامیده است: «بَلِ اللَّهُ

فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿ (زمر/ ۶۶) و بی شک بندگی خداوند، سر نهادن به اوامر و نواهی اوست. مقصود این روایت در آیات دیگر قرآن نیز هویدا است: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ﴾ (آل عمران/ ۱۲۳)؛ از معصیت خدا اجتناب کنید و به طاعت او عمل کنید تا شکرگزار نعمتش باشید (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱-۲/۸۲۸). شیطان نیز وعده داد که مردمان را به ورطه عصیان کشاند تا از شاکران نباشند: ﴿قَالَ فَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَكُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا يَجِدُنَّ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ (اعراف/ ۱۶-۱۷). بنابراین همه اعمالی که انسان با اعضا و جوارح و قلب خود انجام می دهد می تواند مصداق شکرگزاری و یا کفران نعمت باشد؛ یعنی چنانچه در راه بندگی خدا از آن استفاده کند شکر آن نعمت را گزارده است و اگر غیر آن باشد کفران نموده است.

۹. شکرگزاری با تشکر از خلق

عمار دُهنی می گوید: شنیدم علی بن الحسین علیه السلام می فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ وَيُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ. يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَشْكُرْتِ فُلَانًا فَيَقُولُ بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ فَيَقُولُ لِمَ تَشْكُرُنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ ثُمَّ قَالَ أَشْكُرْكُمْ اللَّهُ أَشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ» (حدیث ۳۰)؛ خدا هر دل غمگین و هر بنده شکرگزار را دوست دارد. خداوند تبارک و تعالی روز قیامت به یکی از بندگانش می فرماید: از فلانی سپاس گزاری کردی؟ در پاسخ می گوید: پروردگارا! من تو را سپاس گفتم. خداوند می فرماید: چون از او سپاس گزاری نمودی، مرا هم سپاس نگفته ای. سپس امام فرمود: شکرگزارترین شما نسبت به خدا قدردان ترین شماست نسبت به مردم.

در ابتدای روایت آمده است که خداوند قلب حزین را دوست دارد. حزن بندگان گاهی به خاطر امور مادی است که این حزن مطلوب خداوند نیست؛ چنان که خداوند اندوه اصحاب رسول صلی الله علیه و آله را بر از دست دادن غنائم در جنگ احد مذموم می شمارد: ﴿لَيْكِلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ﴾ (آل عمران/ ۱۵۳). در مقابل، حزن و اندوه ارزشمند پیامبران و دیگر بندگان شایسته برای امر آخرت خود و دیگران است. قرآن از اهل بهشت نقل می کند: ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾ (فاطر/ ۳۴).

نیز روایت می فرماید که خداوند بنده شکور را دوست دارد. سراسر آیات شکر بر

مطلوبیت شکر و محبوبیت شاکر دلالت دارد؛ چنان که خداوند به شکر فرمان می‌دهد: ﴿وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾ (بقره/ ۱۵۲) و حضرت ابراهیم را بر شاکر بودن می‌ستاید: ﴿شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ﴾ (نحل/ ۱۲۱). نیز شکر در مقابل احسان دیگران خود مصداق احسان است: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ (رحمن/ ۶۰) و خداوند محسنان را دوست می‌دارد: ﴿وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (بقره/ ۱۹۵).

در ادامه این روایت، تشکر از بندگان هم پایه تشکر از خداوند قرار داده شده است. خداوند نیز تشکر از والدین را قرین شکر خود کرده است: ﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ (لقمان/ ۱۴) و نیز پیامبرش را به تشکر از کسانی که زکات می‌پردازند دعوت می‌نماید: ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾ (توبه/ ۱۰۳). همچنین خداوند بندگان را به پاسخ‌گویی به احسان دیگران دعوت می‌کند: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ (رحمن/ ۶۰) و نیز می‌فرماید: ﴿وَإِذَا حُيِمْتُمْ بِبَيْتِهِمْ فُجِّئُوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ زُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا﴾ (نساء/ ۸۶). در روایت است که این آیه اختصاص به سلام ندارد و همه کارهای خیر دیگر را هم شامل می‌شود (ر.ک: بحرانی، ۱۴۱۶: ۱۴۰/۲).

مواردی ویژه از مواضع شکر

۱. شکرگزاری بر هر نعمت و در هر حال

امام صادق ع فرمود: شیوه رسول خدا ص این بود که هر گاه امری که شادمانش می‌کرد برایش پیش می‌آمد، می‌فرمود: «الحمد لله على هذه النعمة» و چون امری که اندوهگینش می‌نمود برایش رخ می‌داد می‌فرمود: «الحمد لله على كل حال» (حدیث ۱۹).

خداوند در قرآن کریم به پیامبرش فرمان می‌دهد که در هنگام فتح و پیروزی حمد و تسبیح خدا گوید: ﴿وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ (نصر/ ۳-۲). همچنین فرمان می‌دهد که در ناخوشایندی‌ها نیز حمد و تسبیح خدا گوید: ﴿وَلَقَدْ نَعَّمْنَا أَنْتَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾ (حجر/ ۹۸). پس آنچه از پیامبر خدا ص نقل شده عمل به همین آیات قرآن بوده است.

بر پایه روایت، شکر الهی تنها هنگام نعمت نیست بلکه در ناملايمات نیز باید

سپاس گزار بود؛ چه آنکه برای پرهیزکاران همه چیز خیر و لطفی از جانب پروردگار است: «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا» (نحل / ۳۰).

۲. شکرگزاری بر عافیت از بلای دیگران

۱. امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إذا رأيتم أهل البلاء فاحمدوا الله ولا تسمعوهم فإن ذلك يحزنهم» (حدیث ۲۳)؛ چون گرفتاران را دیدید خدا را شکر کنید و آهسته بگوئید تا نشنوند زیرا اندوهگینشان می سازد.

۲. ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: چون شخص گرفتار و دردمندی

را دیدی، به گونه ای که او نشنود سه بار بگو:

«الحمد لله الذي عافاني مما ابتلاك به ولو شاء فعل»؛ حمد خدایی را که مرا از آنچه تو را بدان گرفتار کرد به سلامت داشت و اگر می خواست گرفتار می کرد.

سپس فرمود:

«من قال ذلك لم يُصِبْه ذلك البلاء أبداً» (حدیث ۲۰)؛ هر که چنین گوید، خدا او را هرگز بدان بلا گرفتار نکند.

۳. به روایت حفص کناسی امام صادق علیه السلام فرمود: بنده ای نیست که گرفتار و

دردمندی را ببیند و جمله ذیل را بگوید جز آنکه بدان بلا گرفتار نشود:

«الحمد لله الذي عدل عني ما ابتلاك به وفضلني عليك بالعافية. اللهم عافني مما ابتليته به» (حدیث ۲۱)؛ حمد خدایی را که آنچه تو را بدان مبتلا ساخت از من بگردانید و مرا بر تو به عافیت برتری داد. بارخدا! مرا از آنچه او را بدان گرفتار کردی برکنار دار.

۴. امام صادق علیه السلام فرمود: چون مرد گرفتاری را دیدی و خدا به تو نعمت داده بود بگو:

«اللهم إني لا أسخر ولا أفخر ولكن أحمدك على عظيم نعمائك علي» (حدیث ۲۲)؛ بارخدا! من مسخره نمی کنم و نمی بالم، بلکه تو را برای نعمت های بزرگت نسبت به خود می ستایم.

در این روایات به چند نکته اشاره شده است:

۱. بندگان باید خداوند را به خاطر عافیت از بلایی که دیگران به آن مبتلا شده اند

حمد گویند. خداوند در قرآن کریم پس از بیان داستان اقوام گذشته و بلای الهی که بر

آن‌ها نازل شد به پیامبرش می‌فرماید: ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ...﴾ (نمل / ۵۹)؛ یعنی ستایش برای خدایی که ما را موفق به ایمان کرد و مثل گذشتگان گرفتار نکرد (حرّ عاملی، ۱۴۱۲: ۴۸۰/۶). البته از نظر قرآن این امر اختصاص به عافیت از بلا ندارد بلکه بندگان شاکر خدا در هر امری بر دیگران فضیلتی یابند، آن را نعمتی از جانب خدا دیده و پروردگارش را برای آن نعمت می‌ستایند. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (نمل / ۱۵).

۲. این سپاس‌گزاری از خداوند موجب دوام نعمت عافیت است. این مطلب بر اساس آنچه پیش از این بیان کردیم - که شکرگزاری موجب دوام و زیادی نعمت است -، با کتاب خدا موافقت دارد.

۳. در این موارد باید خدا را در دل سپاس گفت تا به مسخره کردن دیگران شبیه نشود. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْخَرُوا قَوْمًا مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ﴾ (حجرات / ۱۱).

نتیجه‌گیری

۱. موافقت با قرآن تنها به این معنا نیست که آیه‌ای بیابیم که دقیقاً همان موضوع و همان حکم را مطرح نموده باشد. بلکه تدبر در آیات قرآن و بهره‌گیری از تفسیر قرآن به قرآن و مقایسه و تحلیل آیات، گزاره‌هایی جدید را آشکار می‌کند که موافقت قرآن با روایات در پرتو این گزاره‌ها نمود می‌یابد.

۲. شواهد قرآنی شماری از احادیث، نه با یک آیه بلکه با تلازم میان تعدادی از آیات قرآن به دست می‌آید که گویای صحت جزئیات مطرح‌شده در روایت است.

۳. با توجه به پیوند حدیث با قرآن، همان‌گونه که روایات می‌توانند شرح و تفسیر آیات قرار گیرند، آیات نیز می‌توانند شارح و مبین روایات باشند و با یافتن شواهد و قراین قرآنی، باب جدیدی برای شناخت بهتر و شرح و نقد حدیث گشوده می‌شود.

۴. در برخی روایات جزئیاتی مطرح شده است که تطبیق آن با قرآن گرچه دشوار می‌نماید، شواهد صدقی بر آن می‌توان یافت.

۵. همه روایات «باب شکر» اصول کافیه با آیات قرآن موافق هستند.

کتاب شناسی

۱. ابن شعبه حزانى، حسن بن على، *تحف العقول*، قم، جامعة مدرسين، ۱۳۶۳ ق.
۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر، *التحرير والتنوير*، بيروت، مؤسسة التاريخ العربي، ۱۴۲۰ ق.
۳. ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، چاپ سوم، بيروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۴. انصارى، شيخ مرتضى، *فرائد الاصول*، قم، مجمع الفكر الاسلامى، ۱۴۱۹ ق.
۵. بحراني، سيدهاشم، *البرهان فى تفسير القرآن*، تهران، بنياد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۶. برقى، محمد بن خالد، *المحاسن*، قم، دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۷۱ ق.
۷. جوادى آملی، عبدالله، *تسليم تفسير قرآن كريم*، قم، اسراء، ۱۳۷۸ ش.
۸. همو، على بن موسى *الرضا عليه السلام والقرآن الحكيم*، مشهد، كنگرة جهانى حضرت رضا عليه السلام، ۱۴۰۸ ق.
۹. حرّ عاملی، محمد بن حسن، *تفصيل وسائل الشیعة الى تحصيل مسائل الشریعه*، چاپ ششم، بيروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ ق.
۱۰. حسینی همدانی، سیدمحمدحسین، *انوار درخشان*، تهران، کتاب فروشی لطفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۱. خرقانی، حسن، «امام رضا عليه السلام و رسالت تبیین قرآن»، *مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی*، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۸۳ ش.
۱۲. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، *میزان الاعتدال*، بيروت، دار الفكر، بی تا.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فى غریب القرآن*، تحقیق محمد سیدکیلانی، بيروت، دارالمعرفه، بی تا.
۱۴. زین، بسام رشدى (آماده سازی) و سالم، *المعجم المفهرس لمعانی القرآن العظیم*، با اشراف محمد عدنان، چاپ دوم، دمشق، دار الفكر، بيروت، دار الفكر المعاصر، ۱۴۱۷ ق.
۱۵. سمعانى، احمد بن منصور، *روح الارواح فى شرح اسماء الملك الفتحاح*، تهران، شرکت انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۶۸ ش.
۱۶. سیستانی، سیدعلی، *الرافد فى علم الاصول*، قم، مکتب آية الله العظمى السيد السيستانی، ۱۴۱۴ ق.
۱۷. طباطبایى، سیدمحمدحسین، *المیزان فى تفسير القرآن*، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۴۱۷ ق.
۱۸. طباطبایى، سیدمحمدکاظم، *منطق فهم حدیث*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشى امام خمینى، ۱۳۹۰ ش.
۱۹. طبرسى، فضل بن حسن، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ ش.
۲۰. همو، *مجمع البیان فى تفسير القرآن*، چاپ سوم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۲۱. طبرسى نوری، حسین بن محمدتقی، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۸ ق.
۲۲. طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرین*، چاپ سوم، تهران، مرتضوى، ۱۳۷۵ ش.
۲۳. طبیب، سیدعبدالحسین، *اطیب البیان فى تفسير القرآن*، تهران، اسلام، ۱۳۷۸ ش.
۲۴. عیاشی، محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندى، *تفسیر عیاشی*، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰ ق.
۲۵. فیض کاشانى، محمدمحسن بن شاه مرتضى، *المحجّة البیضاء فى تهذیب الاحیاء*، چاپ چهارم، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ۱۳۷۶ ش.
۲۶. همو، *کتاب الوافی*، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین عليه السلام، ۱۴۰۶ ق.

۲۷. همو، راه روشن (ترجمه کتاب المحجّة البيضاء)، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.
۲۸. قرشی، سیدعلی‌اکبر، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح محمدباقر کمره‌ای، چاپ دوم، تهران، اسوه، ۱۳۷۲ ش.
۳۰. همو، الکافی، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۹ ق.
۳۱. متقی‌هندی، علاء‌الدین علی بن حسام‌الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ق.
۳۲. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار، چاپ سوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۳۳. همو، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ ق.
۳۴. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
۳۵. معرفت، محمدهادی، التفسیر الجامع الاثری، قم، التمهید، ۱۳۸۳ ش.
۳۶. هاشمی رفسنجانی، اکبر و محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، فرهنگ قرآن، چاپ دوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶ ش.